

عاشورای ایرانی و نگاهی به برخی چشم اندازها
به بهانه سالگرد حماسه و جانباختن دلاورانه آریوبرزن و یارانش در دوازدهم
اوت سیصد و سی سال قبل از میلاد مسیح
اسماعیل وفا یغمایی

مقدمه و شرحی مختصر بر دردی بزرگ

با فرا رسیدن دوازده اوت دو هزار و نه میلادی، از مقاومت دلیرانه و جانباختن پنجهزار و چهل دو تن، آریو برزن، خواهرش یوتاب و سربازان مدافع پایتخت ایران در مقابل ارتش اسکندر مقدونی، دو هزار و سیصد و سی و نه سال می گذرد، [می توان نامش را گذاشت عاشورای ایرانی] ولی تازه و پس از سی سال حکومت تباهاکار و سیاه جمهوری اسلامی است که در بیداری و رستاخیز فرهنگی، که دامنه اش رو به وسعت است، نرم نرمک آتش گذشته ها در حال شعله کشیدن است و چهره های در خاکستر فراموشی فرو رفته در حال درخشیدن، و چرا؟

حمله سپاهیان خلیفه دوم به ایران و سقوط دولت ساسانیان تنها سقوط دولت چهار صد و شانزده ساله و بیمار ساسانی (از 28 آوریل سال 224 میلادی با سقوط سلسله اشکانی و پیروزی اردشیر پاپکان بنیادگذار، و کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی به دست ماهوی مرزبان در مرو در سال 651 میلادی) نبود.

در زمانی چهار صد و شانزده ساله شاهان بزرگ و کوچکی چون اردشیر بابکان • شاپور یکم • هرمز یکم • بهرام یکم • بهرام دوم • بهرام سوم • نرسی • هرمز دوم • آذر نرسی • شاپور دوم • اردشیر دوم • شاپور سوم • بهرام چهارم • یزدگرد یکم • بهرام پنجم یا بهرام گور • یزدگرد دوم • هرمز سوم • پیروز یکم • بلاش • قباد یکم • جاماسب • قباد یکم • خسرو انوشیروان یا خسرو یکم • هرمز چهارم • بهرام ششم • خسرو پرویز یا خسرو دوم • شیرویه یا قباد دوم • اردشیر سوم • شهربیراز • خسرو سوم • جوانشیر • پوران دخت • گشناسب بنده • آرمیدخت • هرمز پنجم • پیروز دوم • خسرو پنجم • یزدگرد سوم، بر ایران حکومت کردند

اندک زمانی پس از سقوط دولت ساسانی همراه با روانه شدن کاروانهای اسیران و باج و خراج و جزیه از ملتی که بیش از پانزده قرن فرهنگ و تمدن داشت و سه مصلح و پیامبر ایرانی، زرتشت و مانی و مزدک را به جهان عرضه کرده بود، فرهنگ و تمدن، زبان و سنتهای ایرانی و دین و آئین کهنسال ایران به زیر کشیده شد و لاجرم نامهای شهریاران و سرداران و بزرگان این سر زمین چه مستبد و چه نیک، در زمره نامهای ممنوعه قرار گرفت و آئین و آئینداران اجنبی با تلاش فراوان به نابودی حافظه تاریخی و فرهنگی و مذهبی مردم ایران کمر همت بستند و این آغاز یک تناقض دردناک در تاریخ ایران بود

که هنوز هم از عوارض آن ایران و ایرانی رنج می کشد و در یک نگاه عمیق تاریخی از زوایای حکومت آخوندهای شیعه بر ایران زاده این تناقض است. بخشهایی و ژنهای از فرهنگ و تمدن کهن ایران در میان مردم ایران و با در آمیختن با فرهنگ بعدی حفظ شد و با نرمش در میان مردم تنفس کرد و مثلاً آن شمشیر و تهاجم و قاتلو و قتل و گردن زدن و دست و پا بریدن و تجاوز و خشونت بدوی و نظامیگری و قدرت طلبی [که امروز هم در جمهوری اسلامی شاهدش هستیم] آئین مهاجمان را، در طول سالیان به مثلاً اسلام ایرانی و عرفان ایرانی تبدیل کرد، و غریو سواران سعد ابن ابی وقاص (پدر عمر سعد سپهسالار یزید)، فاتح ایران را به نوای نرم مولانا و خواجه عبدالله انصاری و دیگر شاعران و عارفان مسلمان مبدل نمود، ولی در ستون فقرات اصلی فرهنگ پنهان ایرانی و تاریخ، ایران همواره با فرهنگ بعد از خود در تصادم و تناقض بود و به نظر من این تناقض دردناک هنوز هم وجود دارد و در برخی اوقات نتایج مصیبت باری بوجور می آورد.

فرهنگ و آئین اشغالگران، که بر این اراده بود که فرهنگ و آئین کهن زاده شده از ریشه هند و اروپایی را ایران را تبدیل به فرهنگ و آئینی سامی و کاملاً متفاوت بکند، تمام سنتهای گذشته را برای خود خطرناک و آتش سوزان زیر خاکستر می دانست. به نظر فاتحان بیابان نشینی که یک امپراطوری عظیم را با تمام امکاناتش، امکانات مادی، انسانی، جغرافیایی و... مغلوب زیر پای خود می دیدند، تاریخ و فرهنگ این امپراطوری خطرناک بود، باید همه چیز را یا از بین برد و یا اسلامیزه کرد و در این وادی، بسیاری چیزها تغییر کرد. چند مثال می آورم.

سگ قدیمی ترین دوست انسان که از قابل احترام ترین حیوانات در آئین ایرانیان و دور کننده ارواح شریر و اهریمن، و مقامی در کنار مغ بزرگ در معابد دارا بود، در زمره نجس ترین حیوانات و مورد بی احترامی و ضرب و شتم قرار گرفت و نامش با بدترین دشنامها امثال پدر سگ، مادر سگ، سگ مذهب، و امثالهم آمیخته شد.

شراب که نوشیدنی مقدس و مذهبی ایرانیان بود و حتی تا قرن چهارم و پنجم پس از تهاجم، در شعر و ادبیات ایران جایگاهی والا داشت و سمبل دگم شکنی بود حرام اعلام شد. شادی و موسیقی و طرب و سپیدی و سورها و جشنهای فراوان ایرانی که مورد تائید آئین زرتشت بود مذموم شمرده شد، شادی تبدیل به سوگ گردید، موسیقی در زمره صداهای مشکوک (به فتوای فقیهان و رساله ها، در زمره صداهائی که از انتهای روده بزرگ خارج میشود) محسوب شد و جای موسیقیدانان بزرگی چون باربد (تنظیم کننده و اصلاح کننده دستگاههای موسیقی ایرانی) و نکیسا و سرکب و سرکش و رامتین (مخترع چنگ) و بامشاد را قاریان و مرثیه خوانان گرفتند، سپیدی تبدیل به رنگ سیاه و مجالس و جشنهای فراوان ایرانی تبدیل به مجالس پی در پی عزاداری آنها برای کسانی گردید که بسیاری از آنها ربط و رابطه ای با تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران

نداشتند ، شگفتا ! که جنگها میان گروههای غیرایرانی و بر سر مسائلی که ارتباطی به ایران اشغال شده نداشت و دعوی قدرت میان گروههای دیگر بود که اتفاق می افتاد ولی مجالس عزاداری اش در ایران برگزار می شد!

زن ایرانی که خوب یا بد، با فرهنگ مستقل خود در لایه های مختلف اجتماعی ایران پرورده شده بود و روزگاری زن - خدایان ایرانی امثال آناهیتا و معبدهای فراوان آناهیتا، سمبلهای قدرت و احترام او بودند به روزگاری بسا مصیبت بار تر از قبل افتاد ، به مقام نیمه انسان تنزل کرد و همراه با به اسارت رفتن و به بردگی کشیده شدن و مورد تجاوزات شرعی در نه سالگی قرار گرفتن، در میان مقنعه و چادر و نقاب و روسری، (سمبل اسارت جنسی و پرچم پیروزی اندیشه ارتجاعی بیگانه بر زن ایرانی)، و هولناکتر از آن افکار و اندیشه های خرافی کفن پیچ شد.

تاریخ گذشته ایران و سر گذشت اجداد و نیاکان ما تا آغاز دوره اسلامی چنان نجس و مردود و ملعون شمرده شد که تا همین دوران معاصر و تا قبل از تجربه سی ساله اسلامی، با چشم شک و تردید به گذشته خود می نگریستیم و تاریخ شاهنشاهی گذشته ایران را تاریخی دوزخی می پنداشتیم و در عوض به دور مقابر هر سید عبا پوش و عمامه بر سر نامدار یا گمنام نیمه اجنبی و نیمه ایرانی طواف نموده و برای خود ذخیره آخرت می اندوختیم و نام و نشان بسیاری از سرکوبگران ملت و میهن و نابود کنندگان فرهنگ و تمدن گذشته خود را بر فرزندان خود می نهادیم و بر آن بودیم و هستیم که دوازدهمین سید علوی سبز پوش با ظهور خود تاریخ اجتماعی و سیاسی ما را به فرجام رساند و نه تنها ایران بلکه پنج قاره عالم را شمشیربه کف و سوار بر اسب و شتر غرقه در عدالت اسلامی و به طور خاص شیعی کرده خیمه جامعه بی طبقه توحیدی را بر فراز زمین بیفزارد و طبعا یک جمهوری اسلامی جهانی، با کدام معیار؟ حتما کتاب و سنت اسلامی! و یک امام و ولی و نایب بین المللی و جهانمدار بر پا نموده و اندک زمانی بعد با ظهور دجال یک چشم زنگ پایان جهان و قیامت را به صدا در آورد و با باز نمودن درهای بهشت و دوزخ گله های میلیاردی انسانی را که از میلیاردها گور بر انگیخته شده اند، به سوی جایگاه ابدیشان بهشت یا دوزخ هدایت کند تا دوزخیان در آتش بسوزند و بهشتیان با شنیدن طنین نعره های جانگداز سوختم سوختم دوزخیان در مانده و بدبخت، تنورهای مازو- سادیستی مارکی دوساد را عینیت بخشند و کام دل بر گیرند و مست از شرابا ظهورا در آغوش حوریان در سایه های درختان پرشکوفه و در کنار جویبارهای شیر و عسل بیارامند. میبینید که در فراسوی باور معمول چه آش کشکی پخته شده است و چه کابوس هولناکی را در رگ جان ما نسل در نسل سازماندهی کرده اند و چگونه والاترین کلمه ای را که مفهوم عظمت و روشنائی و نیکی از آن مستفاد می گردد، یعنی کلمه خدا را به اهریمنی خونخوار تغییر داده اند.

راستی ملایان چه آش مسموم و در هم جوشی در طول قرن‌ها برای ما طبخ کرده اند که نه تنها بیسواد ترین و عوام ترین مردم را گیج و منگ و منکوب نموده اند بلکه اندیشمندان اهل درد و دل و حتی انقلابیون مسلمان میهن ما را از عوارض آن بی نصیب نگذاشته اند چنانکه آنان یک نظریه دست ساز آخوندهای شارلاتان و فریبکار قرن سوم هجری را که در میان مردم در طول سالیان دراز، تبدیل به یک باور قدرتمند شده است تبدیل به تئوریهائی کرده اند که سرانجام پذیرندگانش را در مسیر شناخت تاریخی و علمی به دلپیچه شدید و وحشتناکی در اندیشه دچار خواهد کرد و حاصلی جز یاس و بی ایمانی و بریدگی و خیانت ببار نخواهد آورد. این بزرگواران که در راه آرمان با شجاعت جانباختند و به شهادت رسیدند با تمام نیت خیر خودهرگز به این حقیقت نزدیک نشدند یا فرصت نیافتند نزدیک شوند که:

مردم کوچه و بازار یعنی بدنه اصلی جامعه، با باورهای خارا شده و هاگ شده خود دلخوشند و می آیند و زندگی می کنند و میمیرند و خطری هم برای دیگران ایجاد نمی کنند، ولی عنصر مبارزی که بعنوان مغز اندیشمند و عصب حساس هوش و شعور اجتماع می خواهد در جامعه تغییر ایجاد کند مطمئنا و اجبارا در پروسه مبارزه، که با اعتلای شناخت سیاسی و اجتماعی و تاریخی و فلسفی همراه است، ازباور، و در زمره باورها، از باورهای عوامانه و بی پایه عبور خواهد کرد و در وادی شناخت بدون تردید از عوامانگی و باورهای بقال و رختشور محله و نیز پدر بزرگ و مادر بزرگ خود، به سوی اعتقادی سفر خواهد کرد که با بدیهیات تاریخی و اجتماعی در تضاد نباشد و گرنه آن باورها را به دور خواهد افکند و اگر نتواند با دور افکندن باورهایش خود را به اعتقادی دیگر مسلح کند تبدیل به ظرفی تهی خواهد شد که می توان آن را با هر لجنی انباشت. حکایت برخی افراد که پس از به دور افکندن باورها سر بفرمان جلاذ فرود می آورند را در همین حیطه فاجعه بار باید نگریست.

در هر حال... مهاجمان با تزریق سم باورهای خود در طول سالیان دراز کاری کردند که ما از بردن نام شهرياران ايران در دورانی که تمام جهان در دست شهرياران بود و به طور جبری و تاریخی، خوب یا بد، و بر اساس جبرهای تاریخی جهان متمدن با آئین شهرياری اداره می شد، ابا داشتیم ولی با آئین و سلطه خلافت و امامت بیگانگان، که حتی نوع معاصرش چه ارتجاعی و چه رادیکالاش در عمق و در آنسوی باورهای خوشخیالانه ما، چون بر تخت قدرت نشیند، بسا جبارتر و پوسیده تر و متعفن تر و خرافی تر از تئوری سلطنت و شهرياری ایرانی است دم‌ساز گشتیم. خود خواهی ایدئولوژیک امامت و خلافت و ولایت، که بواقع باید نام آنرا وقاحت افسار گسیخته ایدئولوژیک گذاشت، با سلطه طلبی شهرياری و سلطنت قابل مقایسه نیست، که آئین شهرياری اگر دامنه جباریت را در زندگی مادی گسترده است و با بهره بردن از دسترنج مردمان و مالیاتها و استثمار آرامش میابد، آئین خلافت و امامت و ولایت هم دنیا را می بلعد و هم در حیطه خصوصی ترین مسائل زندگی و مغنویت و حتی

جهان پس از مرگ دامنه قدرت و سلطنت خود می گسترده و نهایتاً بزرگترین باورهای دینی و اعتقادی را ه ملتزم به خویش می کند و پیام می دهد که: حتی برای ورود به بهشت و در نیفتادن به دوزخ باید بردگان مطلق من و اندیشه من باشید.

در طول قرن‌ها و قرن‌ها، چنان ما را به زهر باورها آلودند که حتی وقتی ایرانیان موفق شدند مهاجمان را برانند یا نوب کنند به دلیل آلوده شدن به بیماری باورهای آنان، (من نام آن را ایدز یا سیدای ایدئولوژیک می گذارم) و فلج شدن و ناتوانی دفاع کامل فرهنگی و ایدئولوژیک، در تاریخ ایران خود ما به بهانه دین و مذهب بر روی یکدیگر شمشیر کشیدیم و خون هم را به بهانه اسلام و کفر یا اسلام در برابر اسلام ریختیم و هنوز هم میریزیم غافل از اینکه مشکل در جای دیگر است و نه بر سر اسلام و من در نوشته ای دیگر تحت عنوان دو اسلام متضاد به آن خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر به یمن وجود اسلامی این چنین و بخصوص در دوره معاصر، مردم مسلمان کوچک و بازار با روشنفکرانی روبرو بودند که اکثریت قریب به اتفاقشان از شاعر و نویسنده و موسیقیدان و منتقد و مترجم، اهل دین و مذهب نبودند، و این مسئله افتراقی را بوجود آورد که ملایان حرام لقمه از آن بیشترین استفاده را کرده و جای روشنفکران جامعه را در رابطه با مردم اشغال کردند. بگذرم، ماجرا بسیار دردناکتر از این چیزهاست و بررسی این موضوع و سخن گفتن از این درد فرصتی طولانی میطلبد.

از زمره کسانی که به همین دلایل، قرن‌ها نامش در خاکستر فراموشی پنهان شده بود آریو برزن سردار دلاور ایرانی است که حماسه مقاومتش به نظر من و بدون اینکه دلیل و قصد اسائه ادبی به عاشورای مسلمین و شهیدان محترم و محبوب آن وجود داشته باشد ابعادی فراتر از عاشورای سال شصت و یک هجری دارد.

در گام نخست عاشورای سال شصت و یک هجری در رابطه با فرهنگ مذهبی مردم و تاریخ مذهب و بخصوص شیعیان قرار دارد، جنگی است میان دو گروه از مسلمانان غیر ایرانی، جنگی است میان دو جناح از مسلمانان (خاندان علی و خاندان معاویه، امام حسین امام گروهی از مسلمانان و خلیفه یزید، خلیفه بخشی از مسلمانان و امپراطور قلمرو اسلامی در سال 61 هجری) که بدون تردید هر کدام که پیروز می شدند در سرنوشت ایران بزنجیر کشیده شده تغییراتی حاصل نمی شد، یعنی ارتش اسلام ایران را تخلیه نمی کرد، ممنوعیت زبان پارسی لغو نمی شد، مالیاتها و جزیه ها برداشته نمی شد، آتشکده ها فروزان نمیشد، آئین کهن زرتشت باز نمی گشت، می‌کده ها گشوده نمیشد، ممنوعیت موسیقی لغو نمیشد، و زنان و کودکان اسیر به سرزمین خود باز نمی گشتند. در زمان حکومت پدران هر دو طرف، یعنی خلافت امام علی و نیز حکومت جبارانه معاویه این حقیقت در کوره آزموده شده بود که در سرنوشت ایران در معرکه جنگ میان آل علی و آل معاویه چیزی نصیب ایران و ایرانیان نمیشود، اگر باور

نداریم تاریخ و اسناد تاریخی پیش روی ماست برویم و بخوانیم و بدانیم. حماسه آریو برزن اما، کاملاً در رابطه با تاریخ ایران و حادثه ای تاریخی و کاملاً ایرانی است. در طول یادداشت بازهم از این زاویه اشاراتی خواهم داشت، و اما ماجرای آریو برزن، و پیش از ماجرای آریو برزن نگاهی به چند چشم انداز تا بتوانیم ماجرای آریو برزن را در زمینه ای تاریخی مشاهده کنیم تا بدانیم آریو برزن در یک نگاه عمیق، بجز دفاع از پایتخت میهنش از چه چشم اندازهای سپری شده ای در پشت سر خود دفاع میکرد.

چشم اندازی از تاریخ ایران برای شناخت مختصات تاریخی آریو برزن

در تاریخ ایران ما با سه دوره کلی تاریخی روبرو هستیم. اول دوران تاریخ اساطیری ایران که مانند تاریخ اساطیری هر ملتی در حصار و قلمرو و سایه روشن در هم آمیخته افسانه ها و واقعیت‌های گمشده قرار دارد و اثر بزرگ فردوسی، نگهبان و توضیح دهنده این دوران است. در این دوران ما با دو سلسله غول آسای پیشدادیان با نه پادشاه یا نه سلسله و کیانیان با نه پادشاه یا نه سلسله سر و کار داریم. این دو سلسله نمایندگان تاریخ اسطوره ای ایرانیان هستند.

پیشدادیان

سلسله پیشدادیان، بمعنای آورندگان داد و قانون، با کیومرث یا گلشاه و سپس هوشنگ پادشاه پیشدادی آغاز میشود. کیومرث در متون اوستائی نقشی چون آدم ابوالبشر دارد و آغاز گر تاریخ انسانی و نخستین انسان آریائی است. پس از او هوشنگ (ترکیبی از کلمات هوش و فرهنگ، دارنده هوش و فرهنگ) حکم میراند و در زمان او و توسط اوست که آتش کشف میشود و آهن ذوب می گردد و عصر فلز آغاز میشود. پس از هوشنگشاه، طهمورث زیناوند (دارنده اسب و سلاح و بعد از او جمشید شاه) بمعنای شهریار درخشنده چون شید و خورشید) فرمان میرانند. در دوران جمشید شاه است که ضحاک ظهور می کند

ضحاک ماردوش و کاوه آهنگر

ضحاک فرزند مرداس شاه است. مرداس شاه امیری نیک سرشت و سامی نسب و از اهالی بابل است که سر انجام به دستور اهریمن به دست پسرش کشته می شود در همین دوران جمشید شاه دچار غرور می گردد و فره ایزدی او را ترک می کند و جمشید شاه دچار ضعف می شود و ضحاک به ایران می تازد و جمشید شاه را می کشد و ایران را زیر سلطه می کشد و دختران جمشید ارنواز و شهر نواز را به خدمت خود می گمارد.

در همین دوران اسطوره قیام کاوه آهنگر، اولین قیام و شورش مردمی علیه ظلم و ستم و به رهبری یک آهنگر ایرانی زاده میشود. کاوه بر علیه ضحاک می شورد و با قیام مردم او را به بند می کشد و فریدون فرزند آبتین و فرانک از خاندان جمشید فرمانروا می گردد و دوران دوم پادشاهی پیشدادیان پس از گسست تاریخی حکومت ضحاک ماردوش آغاز میشود جشن نوروز منجمله

یادگار پیروزی بر ضحاک است. در اسطوره‌ها و متون اوستایی ضحاک مار دوش در کوه دماوند در بند است و روزی ظهور خواهد کرد و دوباره برای مدتی فرمانروایی خواهد نمود. حکایت ضحاک مشابهت جالبی با ظهور دجال و پایان جهان دارد.

فریدون ایران را قبل از مرگ میان فرزندان سلم و تور و ایرج تقسیم می‌کند. سلم و تور که بر آبادانی قلمرو ایرج رشک می‌برند در جنگی برادر خود را می‌کشند. داستان سلم و تور و ایرج نشان می‌دهد ایرانیان و تورانیان و ترکها هر سه از تبار منوچهرند و هریک در گوشه‌ای فرمان می‌راندند. پس از آن منوچهر به خونخواهی ایرج بر سلم و تور پیروز می‌شود و بر تمامی ایران فرمانروا می‌گردد ماجرای حماسی و پر معنای آرش یا ارخش کمانگیر در این زمان و برای حل اختلاف مرزی ایران و توران اتفاق می‌افتد و مفهوم عمیق دفاع حماسی از تمامیت ارضی و استقلال ایران را در فراسوی مرزهای تاریخ بعهدہ دارد.

ظهور رستم

ظهور رستم پهلوان اساطیری آریاییها در این دوران است. منوچهر یا مینوچهر بمعنای بهشتی صورت، سرداری داشت به نام «سام» که امیر زابلستان و سیستان بود. او پدر زال و جد «رستم» پهلوان نامی ایران است و بخش عمده شاهنامه، دلاوری‌های او را دربرگرفته است. زال زرموهای سرش سفید بود، سام این طفل سفیدموی را به علت داشتن چنین وضعیتی نپذیرفت و او را در غاری در البرزکوه نهاد و رها کرد. «سیمرغ» او را در آن غار بزرگ کرد، بعد ها سام به البرزکوه رفت و او را با خود به زابلستان آورد و زال در زابلستان با «رودابه» دختر «مهراب» پادشاه کابل ازدواج کرد و در نتیجه این وصلت «رستم» به دنیا آمد. رستم پهلوان تمام آریاییهاست و از دو سو نژادی زابلستانی و کابلستانی بمفهوم امروز ایرانی افغانی دارد. او در تمام طول شاهنامه سمبل دفاع از ایران است و جالب است بدانیم در شاهنامه تمام پرسوناژها می‌میرند ولی از مرگ سیمرغ و زال و رودابه خبری نیست. بنا بر تعبیری در شعر استاد نعمت آرم گویا فردوسی آنها را برای زادن رستمهایی دیگر زنده نگهداشته است.

ادامه پیشدادیان

نوذر فرزند منوچهر در این دوران بر پدر میشود و اختلاف میان پدر و پسر ایران را تضعیف می‌کند و موجب حمله افراسیاب به ایران می‌شود. نوذر در این ماجرا کشته میشود و سپاهیان زاب یا زو فرزند طهماسب به حکومت میرسند. گرشاسب فرزند طهماسب آخرین شهریار پیشدادی است که روزگارش چون پدر در جنگ با افراسیاب می‌گذرد

کیانیان

میان سلسله کیانیان و پیشدادیان گسستی نیست و کیانیان همان ادامه پیشدادیان هستند زیرا نخستین شهریار کیانی بنام کیقباد از نسل فریدون پادشاه نامدار پیشدادی و نابود کننده حکومت ضحاک است. ماجرا چنین است که گرشاسب، در اواخر سلطنت خود مواجه با حمله افراسیاب و درمانده از دفاع گردید بنابراین به پیشنهاد «زال» پهلوان باستانی ایران رستم را به «البرز کوه» فرستاد تا کیقباد را که از نسل فریدون بود با خود به ایران بیاورد. تا رستم با کیقباد باز گردد گرشاسب مرده بود و افراسیاب پادشاه توران بر قسمت هایی از ایران مسلط شده بود. پس مؤسس سلسله کیانیان کیقباد بود و علت اینکه این سلسله را کیانیان نامیدند به خاطر این است که سه تن از سلاطین اولیه آن لقب «کی» داشتند و «کی» بمعنی شاه و فرمانروا است مدت سلطنت کیانیان 450 سال ثبت شده است و در این مدت 8 پادشاه و یک ملکه، کیقباد، کیکاووس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، داراب و دارا سلطنت می کردند. تاریخ افسانه ای ایران باستان از بهمن به بعد کم کم با تاریخ باستانی غیر اسطوره ای ایران تطبیق پیدا می کند. وقایع بعضی از داستان ها مثل ظهور اسکندر یونانی در زمان داراب که آن را با ظهور اسکندر مقدونی در زمان داریوش سوم مطابقت داده اند. ماجرای سیاوش و جنگ رستم و اسفندیار و مرگ رستم در دوران کیانیان اتفاق می افتد و سر انجام تاریخ اساطیری ایران با دارا به پایان میرسد. دوران تاریخ اساطیری ایران زمانی سه هزار و پانصد ساله را به خود اختصاص می دهد. بخشی از این دوران به قبل از ورود آریائیها به فلات ایران و بخشی به دوران بعد از ورود آنها اختصاص دارد.

بخش دوم تاریخ ایران تاریخ باستانی است که در حقیقت با سلسله مادها در قرن هفتم قبل از میلاد شروع میشود و سایه سه هزار و پانصد سال تاریخ اساطیری ایران را بر سر دارد.

مادها، هخامنشیان، سلسله سلوکی غیر ایرانی، پارتیان یا اشکانیان و سر انجام ساسانیان سلسله های دوران تاریخ باستانی هستند. این دوران حدود پانزده قرن به طول انجامید و با حمله اعراب به ایران پایان یافت. بخش سوم تاریخ ایران دوران اسلامی است که از قرن هفتم میلادی با اشغال ایران شروع میشود و در راستای حکومت چند ده سلسله ریز و درشت جلو می رود و تا حکومت خامنه ای و احمدی نژاد ادامه یافته است.

دوران خاص تاریخی آریو برزن

حماسه آریو برزن که حماسه ای حقیقی و در محتوا هم شان حماسه کاوه و آرش است و باید در کنار آنها گرامی داشته شود در دومین دوران تاریخ ایران تاریخ باستانی و در انتهای دوران هخامنشیان و حمله اسکندر به ایران اتفاق می افتد.

پیش از آریو برزن، حکومت صد و پنجاه ساله مادها در سال 550 قبل از میلاد بدست کورش دوم، کورش بزرگ مضمحل شد و اندک زمانی نگذشت که

امپراطوری قدرتمند هخامنشیان بعنوان بزرگترین امپراطوری آن روزگار نمایان شد. این امپراطوری که دو بیست و بیست سال دوام آورد با پادشاهانی چون: شاخه ابتدائی: هخامنش. چیش پش اول. کمبوجیه اول. کوروش اول. چیش پش دوم.

شاخه اصلی: کوروش بزرگ. کمبوجیه دوم. کوروش سوم. کمبوجیه سوم. شاخه فرعی: آریا رومنه. ارشام. ویشتاسب

گوماته مغ یا بردیا

شاخه اصلی: داریوش بزرگ. خشایارشا. اردشیریکم. خشایارشا دوم. سغدیانوس. داریوش دوم. اردشیر دوم. اردشیر سوم. داریوش سوم. اردشیر چهارم ادامه یافت.

کوروش، کمبوجیه، داریوش، خشایار شاه، دوران قدرت و عظمت این امپراطوری را نمایندگی کردند. در زمان داریوش امپراطوری به چندین شاهنشاهی تقسیم شده و هر سرزمین شاه خود را داشت و داریوش که پادشاهی هوشیار و قدرتمند و نیز جباری نامدار بود بمعنای واقعی کلمه شاه شاهان، شاه بیست شاه دیگر در بیست قلمرو بود.

برای اینکه بهتر عظمت ایران آن روزگار را که اکنون ایران کنونی بازمانده از آن در دستهای آلوده مشتی ملای نیمه اجنبی سابقا شپش گرفته پلید اسیر شده است بدانید، بجاست که به این نکته توجه کنید که:

در زمان کوروش دوم یا کوروش بزرگ تنها پنجاه میلیون کیلومتر مربع از مجموعه صد و چهل و هشت میلیون هشتصد و بیست و دو هزار کیلومتر مربع خشکیهای روی زمین شناخته شده بود که تنها در حدود یازده میلیون کیلومتر مربع آن را جهان متمدن آن زمان تشکیل می داد و کوروش موفق شده بود هشت میلیون کیلومتر مربع از آن سرزمینها را، یعنی نه قسمت از یازده قسمت سرزمینهای متمدن آن روزگار را در نقشه ی امپراطوری ایران وارد کند و بر آن حکم براند.

امپراطوری هخامنشیان که به طور واقعی توسط کوروش بنیان گذاری شد از بزرگترین امپراطوری های جهان بود و حدود آن از شمال به دریای سیاه و از مشرق به رود سیحون از جنوب به حبشه و از مغرب به مصر و قبرس منتهی می شد این امپراطوری وسیع همه کشورهای امروزی چون ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، هاشمی، اسرائیل و فلسطین، عراق، عربستان شمالی، افغانستان، پاکستان و جمهوریهای آسیای میانه شوروی تا کناره های رود سیحون را در بر می گرفت که با سپری شدن قرنهای بعدی جانشینان کوروش کمبوجیه و داریوش بزرگ و خشایار شاه به وسعت دامنه این امپراطوری افزودند و از لیدی تا هندوستان را به زیر سلطه گرفتند.

دولت هخامنشی صد و پنجاه سال در اوج قدرت بود و بعد از آن رو به ضعف رفت. یاد آوری این نکات برای این است که بدانیم آریو برزن در چه قاب جغرافیائی و تاریخی تنفس می کرد و حماسه تنگ تکاب یا در بند پارس او

علیرغم اینکه پادشاهان هخامنشی جبار بودند یا خوب، دفاع از چه قلمروی بود. او از همان قلمرو و سرزمینی دفاع کرد که روزگاری در آن درفش کاویان کاوه علیه جباریت ضحاک اجنبی برافراشته شد و همان سرزمینی که آرش برای حفظ تمامیت ارضی آن جان خود را در تیر نهاد و پرواز داد.

ظهور اسکندر و حمله به ایران

در همان حال که دولت هخامنشی رو به ضعف میرفت در کشور مقدونیه دولت فیلیپ پادشاه مقدونی و در حال اوج گرفتن بود. اسکندر پسر جنگجوی فیلیپ و المپیا دخت پادشاه نه اوپ تولم، شاه ملسها بود که در سال 356 قبل از میلاد متولد شده و از سیزده سالگی تحت نظر ارسطو فیلسوف معروف رشد کرده بود. اسکندر از نوجوانی جنگجوی کم نظیر و باده نویسی بی همتا بود. اسکندر پس از قتل پدرش که گویا دربار ایران در این قتل نقش داشت پادشاه مقدونیه و یونان شد.

اسکندر در بهار سال 334 قبل از میلاد با ارتش نه چندان بزرگ ولی نیرومند خود به سوی آسیا حرکت کرد. او جهانگشائی بلند پرواز و اسطوره ای بود که تصمیم داشت جهان را به زیر عنان بکشد و برای اینکار طبعا ایران عظیم ترین طعمه بود، ایرانی که سابقا یونان را بزیر مهمیز کشیده بود و خاطره دفاع دلیرانه لئونیداس با 300 سرباز یونانی در نود سال قبل هنوز در خاطره ها زنده بود.

ارتش ایران در این دوران سیصد و شصت هزار نفر و ده برابر بیشتر از ارتش اسکندر بود ولی این ارتش دیگر آن ارتش دوران کوروش و داریوش نبود و در برابر جنگاوری اسکندر و ارتش کار آزموده او و سیاست خشن قتل عام و سرکوب او نتوانست مقاومت کند.

اسکندر نخست شهرهای یونانی را که تحت تسلط ایرانیان بود فتح کرد. شهر تبس در برابر او مقاومت کرد ولی اسکندر با کشتاری خونین پاسخ این مقاومت را داد. اسکندر شهر تروا را تسخیر کرد و از تنگه داردانل گذشت. در نخستین رویارویی بزرگ ایرانیان و اسکندر، ارتش ایران شکست خورد و در قتل عامی بزرگ تمام یونانیانی که در ارتش ایران خدمت می کردند قتل عام شدند.

نبرد دوم در سوریه و در شهر ایسوس باز هم با فتح اسکندر تمام شد و داریوش سوم فرار کرد. اسکندر شهرهای دمشق صور و صیدا را تصرف کرد و در شهر صیدا هشت هزار نفر از مردم شهر را کشت. او پس از تصرف شهر غزه وارد مصر شد و در مصر در معبد آمون خود را فرعون قانونی و خدای مصریان خواند. در سومین جنگ بزرگ ارتش ایران و اسکندر در محل گوگامل، حوالی اربیل در عراق کنونی ارتش ایران شکست خورد و شهر بابل و شوش تصرف شد و از شوش ارتش اسکندر روانه پایتخت ایران شهر پرسپولیس یا تخت جمشید شد.

اسکندر در این هنگام بیست و یکساله بود. حماسه آریو برزن نیز در این نقطه از تاریخ در دفاع از پایتخت ایران شکل گرفت. نبرد آریو برزن در هنگامی

صورت گرفت که ارتش ایران شکست خورده و شاه گریخته بود و شوش پایتخت زمستانی شاهان فتح شده بود. در اینجاست که سیمای آریو برزن در جنگی نابرابر رنگی حماسی و انسانی بخود می گیرد. اوبعنوان یک سردار میهن پرست با سقوط ایران در برابر ارتش مقدونی نمیخواهد و نمی تواند در برابر سقوط پایتخت و ذلت و اسارت ساکنان پرسپولیس یا پارسه که بگفته مورخان زیباترین و پر جمعیت ترین شهر جهان متمدن آن روزگار بود خاموش بماند و جان خود را نجات دهد. او جنگ تا آخرین نفس را بر می گزیند. او می خواهد تمام شود و با این تمام شدن پیامی از خود بیادگار بگذارد پیامی که قرنها پنهان ماند و گرد و غبارهای مذهبی و ایران ستیزی آن را پوشاند.

پایتخت ایران پرسپولیس.

امروز ما با ویرانه های کاخ شاهان روبروئیم ولی در آن روزگار تخت جمشید تنها کاخ شاهان نبود شهری عظیم و بقول بسیاری مورخان زیباترین شهر جهان بود که قلب امپراطوری هخامنشیان از یونان تا هند در آن می تپید. دیودور از مورخان قدیم می گوید:

در آن روزگار در روی زمین شهری به زیبایی و ثروتمندی پرسپولیس نبود. اینجا پایتخت بزرگ مشرق زمین بود با جمعیتی فراوان، کتابخانه ها، معابد، بازارها، ورزشگاهها، مراکز علمی و... حماسه آریو برزن در فاصله سقوط شوش و پرسپولیس شکل گرفت.

آریو برزن که بود؟

در طول سه هزار و سی و نه سال کمتر از آریو برزن سخن گفته شده است. کسی برای او روضه نخوانده، کسی تعزیه آریو برزن بر پا نکرده است. کسی صحنه های نبرد او را ترسیم و در آن اغراق نکرده است و لشکر جنیان و تاریخنویسان مذهبی بیاریش نیامده اند و اگر تاریخنویسان یونانی اسناد این مقاومت را ثبت نکرده بودند ما چیزی از او نمی دانستیم. اما آریو برزن که بود؟ آریو برزن یا آریا برزن یا آریا بردن نه از تبار مستضعفان و کارگران و دهقانان و نه پیامبر زاده و امامزاده و تقدیس شده، و نه چون اسپارتاکوس برده ای شورشی، که از نوادگان فارناپازوس اشرافزاده ایرانی است و چندین نسل او خون اشرافزادگی را در رگ داشتند. فارنا بازوس جد آریو برزن در سال 387 قبل از میلاد استاندار آناتولی در ترکیه امروزی بوده است.

پدر آریو برزن آرتا بازوس نام داشت که در فاصله سالهای 289 تا 225 میلادی میزیست. آرتا بازوس در دربار داریوش سوم از اعتبار زیادی برخوردار بود. تاریخ دقیق تولد آریو برزن مشخص نیست ولی احتمال دارد در سال 368 پیش از میلاد متولد شده باشد و با این حساب در روز جاتباختن اش در دوازدهم اوت سرداری جوان و سی و چهار ساله بوده است. آریو برزن در سال 235 قبل از میلاد فرمانده نظامی و فرماندار پرسپیس یا پارس بوده است و مورخان نوشته اند در پارس به دلیل بودن شاه، معمولاً فرماندار وجود نداشت به همین

علت به نظر می رسد داریوش سوم به دلیل جنگ و مقابله با اسکندر خود از پارس خارج شده و فرماندهی آن را به آریو برزن سپرده است.

نبرد در بند پارس و جانباختن آریو برزن و خواهر و یارانش

یکی از منابع پر بار برای شناخت نبرد آخرین آریو برزن یاداشتهای روزانه مورخ و روزنامه نویس رسمی اسکندر کالیسیپس است. بر پایه این یاداشتها اسکندر پس از فتح شوش برای فتح پارسه یا پرسپولیس نیروهایش را دو قسمت کرد. بخشی به فرماندهی «پارمن یونوس» از راه جلگه رامهرمز و بهبهان به سوی پارسه روان شد؛ و بخش دیگر به فرماندهی خود اسکندر با اسلحه‌های سبک راه کوهستان کهگیلویه را در پیش گرفتند. آریو برزن قصد داشت پیش از اسکندر خود را به پایتخت برساند و در آنجا دست به مقاومت بزند ولی در میان راه با سپاهیان اسکندر روبرو شد در اینجا بود که آریو برزن در کنار خواهر دلورش یوتاب (به معنای درخشانده، خورشید رخ، بی مانند و بیتا) و پنجهزار پیاده و چهل سوار (در برخی منابع 1200 پیاده و چهل سوار) تصمیم گرفت تا آخرین نفس بجنگد. یوتاب خواهر آریو برزن سوارکاری و تیراندازی و شمشیر زنی می دانست و زنی رزمجوی بود. اسناد تاریخ ایران باستانی متأسفانه در زوایای بسیار از بین رفته و تاریک است ولی باید توجه داشته باشیم سالها قبل از این در حدود 484 قبل از میلاد در زمان خشایارشا فرماندهی ناوگان نظامی ایران را بانویی بنام آرتامیس به عهده داشت. آرتامیس از سوی خشایارشا فرماندار سرزمین کارپه بود و با شروع جنگ بین ایران و یونان با پنج فروند کشتی که خود فرماندهیشان را بر عهده داشت در فتح آتن شرکت نمود. در سال 480 قبل از میلاد او در جنگ دریایی سالامیس شرکت نمود و دلوریهای فراوان نمود و از سوی شاه به فرماندهی نیروی دریایی ایران منصوب شد. نمونه دیگر آرتادخت زیر خزانه داری و امور مالی دولت ایران در زمان اردوان چهارم اشکانی است. دیاکونوف خاور شناس بزرگ روسی در کتاب اشکانیان می نویسد او مالیات ها را سامان بخشید و در اداره امور مالی کوچکترین خطایی مرتکب نشد و اقتصاد امپراتوری پارتیان را رونق بخشید.

بجز این سمبلهائی چون گرد آفرید که در شاهنامه رخ می نماید و زنان دلوری چون زربانو و گردیه و امثال آنها که در ادبیات ایران خود را می نمایانند از عالم خیال پدید نیامده بلکه بایست سمبلهائی در تاریخ ایران داشته باشند تا دانای طوس و دیگران این سمبلها را باز آفرینی کنند و چهار قرن پس از اسلامی شدن ایران بجای نامهائی چون سکینه و رقیه و صغری و کبری و کلثوم، این نامها را بر قهرمانان زن شاهنامه نهد.

با توجه به اینکه گفته می شود ماجرای مقاومت آریو برزن در برابر اسکندر چهل و هشت روز به طول انجامید باید اسکندر در ماه ژوئن حرکتش را آغاز کرده باشد. آریو برزن و یارانش در منطقه صعب العبور دربند پارس یا تنگ

تکاب در منطقه کهگیلویه و بختیاری، با ارتشی که نفراتش مرگ را در برابر تسلیم به بیگانه برگزیده بودند راه او را بستند. تیر کمان، فلاخن، شمشیر و سنگ سلاح آریو برزن و یارانش بود. آنان که از جان گذشته و مرگ بر کف به مصاف آمده بودند چندین روز اسکندر را بخصوص با باران تخته سنگهایی که از فراز کوه فرود می آمد و سپاهیان اسکندر را خرد می کرد سپاه اسکندر رامتوقف کردند و شمار زیادی از نیروهای او را کشتند. سپاهیان مقدونی که تا آن هنگام در سه جنگ بزرگ با چنین مقاومتی روبرو نشده بودند پس از چندین روز با دادن تلفات فراوان در زیر باران سنگ و تیر عقب کشیدند. مورخ اسکندر می نویسد که اگر ما در گوگمل با چنین مقاومتی روبرو می شدیم شکست می خوردیم. اسکندر دریافت که عبور از این تنگه ممکن نیست. در اینجا خیانت چوپانی، یا یکی از روسای قبایل که اسیر شده بود سرنوشت این نبرد را رقم زد. این فرد که نام او را لی بانی نوشته اند بخشی از سپاهیان اسکندر را از راه کوه به آنسوی تنگه راهنمایی کرد و آریو برزن و یارانش از چند جهت مورد حمله قرار گرفتند

روز دوازدهم اوت سال سیصد و سی قبل از میلاد مسیح، و پس از چهل و هشت روز مقاومت روز آخر نبرد بود آریو برزن و یارانش از سه جهت مورد حمله قرار گرفتند. از شمال توسط فیلوتاس (Philotas)، از غرب توسط کراتروس (Craterus) و از شرق توسط خود اسکندر در پایان روز داغ دوازدهم اوت آریو برزن پس از آنکه پیام اسکندر را در مورد تسلیم شدن و عفو شدن رد کرد با بازمانده سربازانش جنگ را ادامه داد و در زیر باران تیر و نیزه های مقدونیان بخاک افتاد. نوشته اند سپاهیان مقدونی از نزدیک شدن به آریو برزن هراس داشتند و در پایان او را با باران تیر و نیزه کشتند.

در پایان روز دوازدهم اوت سیصد و سی قبل از میلاد، دربند پارس از اجساد آریو برزن و خواهرش یوتاب و پنجهزار و چهل و دو جنگاور ایرانی که برای دفاع از پایتخت که تا آخرین نفس جنگیده بودند پوشیده شده بود. اسکندر با عبور از اجساد اینان به طرف پارسه و تخت جمشید حرکت کرد. در تخت جمشید نه تنها پایتخت بلکه شهرکهای اطراف هم در آتش جور و ستم فاتحان سوختند. مورخان نوشته اند زنان و کودکان بخاطر لباسها و زینت آلات خود کشته می شدند. بسیاری از ساکنان شهر پرسپولیس اقدام به خودکشی کردند. پدران و مادران ابتدا دختران و پسران نوجوان خود را می کشتند و بعد خود را نابود می کردند. مورخ نامدار پلوتارک می نویسد در غارت خزائن سلطنتی پنجهزار گاری و پنجهزار شتر تنها برای حمل خزائن شهر استخر مورد استفاده قرار گرفت. پس از آن در تخت جمشید کشتاری رخ داد که گویا به درخواست اسیران یونانی بود که سالها در پرسپولیس در اسارت بودند و بهای این اسارت را مردم شهر پرداختند. در حالیکه در شهر خرد شده و تسخیر شده پایتخت هخامنشیان سربازان مقدونی در کنار اجساد مردان بر سر زنان و زینت آلاتشان با هم می جنگیدند و در تخت جمشید خرد کردن مجسمه ها و وسایل درون کاخ ادامه

داشت آتشی که از کاخ شاهان هخامنشی زبانه کشید مهر پایان بر حیات پرسپولیس نهاد و همراه با سرد شدن اجساد کشتگان مقاومت در بند پارس حیات دولت هخامنشیان برای همیشه به سردی گرائید و آتش اقتدار اسکندر و پس از او دولت بیگانه صد و چند ساله سلوکیان غیر ایرانی زبانه کشید.

اجساد کشتگان در بند پارس توسط بومیان منطقه، اجداد لرهای بختیاری، دفن شد و نوشته اند جسد آریو برزن را به بالای کوهی برده و بر چکاد کوهی دفن نمودند. در دوران کنونی از جمله این نظر و شایعه وجود دارد که پیکر بیجان آریو برزن در دخمه سنگی داو دور، داو دختر (بمعنای مادر و دختر)، در منطقه حسین آباد در دامنه کوه انا در فارس دفن شده است.

دخمه سنگی داو و دختر که برخی آن را داو دُور می‌نامند، از آثار تاریخی مهم فارس است که در محلی به نام داو و دختر در منطقه حسین‌آباد و مراسم خان رستم ممسنی و در دامنه کوه انا قرار دارد. این نقش حجاری شده را در اصطلاح محلی «دی دوور» یا «دی و دوور» به معنی مادر و دختر می‌نامند. این دخمه در ارتفاع تقریبی 300 متری قرار گرفته و شبیه به دخمه‌های هخامنشی است. دخمه، تشکیل شده از سطح پهن و بلندی است که قسمت پایین آن را به صورت صاف درآورده‌اند. این دخمه دارای سکویی به طول 5/80 متر و عرض 5 متر است که فاصله آن تا پایین دخمه 100 متر است. مدخل دخمه در قسمت وسط قرار دارد و هر جانب آن دارای دو ستون به ارتفاع 3 متر و قطر 75 سانتی‌متر است. اتاقک درون دخمه دارای طول 5 متر و عرض 3/45 متر و ارتفاع 260 سانتی‌متر است. بالای ستون‌ها نیز حاشیه صاف و مسطحی وجود داشته و بر فراز آن شکل کنگره‌های دنداندار هخامنشی را بر سنگ کوه تراشیده‌اند. برخی این دخمه را مربوط به دوره ماد می‌دانند و برخی نیز آن را مربوط به یکی از شهریان هخامنشی پیش از کوروش کبیر می‌دانند. برخی نیز این دخمه را مقبره آریوبرزن می‌شناسند. در ضلع جنوب شرقی این دخمه استودان یا محل دفن مردگان در قبل از اسلام قرار دارد. این دخمه در تاریخ 1316/9/29 با شماره 299 در فهرست آثار ملی به رسیده است. چند سال قبل با تلاشها و درخواستهای مردم در استان کهگیلویه و بختیاری تندیس از آریو برزن در شهر باشت از شهرهای کهگیلویه و بختیاری نصب شده است که یاد آور خاطره ارجمند این سردار جانباخته ایرانی است.

پنج تا دوازده اوت دو هزار و نه میلادی
اسماعیل وفا یغمایی

پاورقی

1- آناهیتا یا ناهید در پارسی به معنای دور از آلودگی است. ناهید شکل پارسی امروزی از نام «آناهیت» در پارسی میانه و «آناهیتا» از پارسی باستان آمده است. معنی آن «نا آلوده» (یعنی پاک یا بی آرایش) و یا ناخشمگین یعنی آرام

و با آرامش است . هر دو معنی می‌تواند درست باشد چون هیتا هردو معنی «آلوده» و «خشمگین» را داراست . در بعضی منابع ذکر شده «اهیته» به معنی آلودگی و «ا» پیشوند نفی بوده که به دلیل وجود دو حرف مشابه آ ، حرف ربط «ن» بین آن دو آمده: ا + اهیته = اناهیته = اناهیتا . بخش بزرگی در کتاب اوستا به نام «آبان یشت» (یشت پنجم) که یکی از باستانی‌ترین یشتهاست به این ایزدبانو اختصاص دارد . در این یشت او زنی است جوان ، خوش اندام ، بلندبالا ، زیباچهره ، با بازوان سپید و اندامی برازنده ، کمربند تنگ بر میان بسته ، به جواهر آراسته ، با طوقی زرین برگردن ، گوشواری چهارگوش در گوش ، تاجی با سد ستاره‌ی هشت‌گوش بر سر ، کفش‌هایی درخشان در پا ، با بالاپوشی زرین و پاچینی از پوست سگ آبی . آناهید گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید . اسب‌های گردونه‌ی او ابر ، باران ، برف و تگرگ هستند .)

2- دوستان عزیز می‌خواهند مستندات بیشتری در باره آریو برزن یا برخی اسمها و نکاتی که من در این نوشته به آنها اشاره کرده ام به دست آورند با مراجعه به گوگل فارسی و یا ویکیپدیای فارسی این امکان را دارند . با تایپ کلمات مورد نظر می‌توانید به منابع فراوانی دسترسی داشته باشید

3- در فرصتی دیگر به مقایسه دو عاشورای ایرانی و اسلامی خواهیم پرداخت

منبع: سایت دیدگاه